

از "بن" تا "بن" یا از بن بست تا بن بست؟

آیا حق داریم به بهار افغانستان امید داشته باشیم؟

بحران افغانستان یکی از طولانی ترین و بغرنج ترین بحران های سیاسی و نظامی جهان می باشد. شاید بعد از بحران شرق میانه این بحران از طولانی ترین بحران های موجود جهان باشد. ولی از نگاه بغرنج بودن مشکل افغانستان تقریباً بی مثال است. چه در شرق میانه، چه در کشمیر و سایر بحران ها دو طرف یا چند طرف بحران معین، مشخص و تا جای پا بر جا اند. اما در صحنه بحران افغانستان بازیگران اصلی زیادی جا عوض می کنند و اما مشکل با همان شدت خود ادامه دارد. رنگ ها عوض می شوند اما ماهیت ها همچنان مثل گذشته اند. شیوه ها تغییر می کنند اما اهداف مثل گذشته می مانند.

افغانستان کنونی اینک از نظر واقعات در بین قرن نوزده، قرن بیست و قرن بیست و یک در حال رفت و آمد است. ما نمی دانیم در کجا هستیم و در کجا خواهیم ماند؟

امروزه بر اثر نام خدا و فور تحلیلگرانی که به مصداق شعر حافظ یکی می گوید:

دلبر جانان من، برده دل و جان من

و دیگری در مقام اعتراض در جواب می فرماید:

نه، برده دل و جان من، دلبر جانان من

حرفهای اساسی جای در رسانه های به اصطلاح میدیای آزاد افغانستان ندارد. در میدیای که می توان به اصطلاح از همه چیز انتقاد نمود الی جنایتکاران جنگی که تمام اهرم های قدرت و اقتصاد را در دیده اند، صفت "آزاد" را اطلاق نمودن به این میماند که بگوییم مرده خوابیده در گور "آزاد" است.

در چنین شرایطی هر چه گفته می شود تا هیچ چیز گفته نشود. بیایید مستقیماً در چشم واقعیت نگاه کنیم تا حقیقت را پیدا نماییم.

بیایید از تکرار مکررات و توضیح واضحات بگذریم. بیایید به این بیاندیشیم که چرا میدان های جنگ

در افغانستان انباشته از جنگندگان است. چرا طالبان هر روز علی رغم رجز خوانی ناتو، نیرومند تر شده می روند؟ چرا طالبیسم راه خود را با وجود نمونه خشن و غیر انسانی زمان "امارت" طالبان هنوز هم در بین مردم می کشاید؟

چرا آناتیکه از جنایات ناتو بی ها و مافیاهای قدرت دلزده اند دیگر آلترناتیفی جز طالبان در مقابل خود نمی یابند؟

کنفرانس "وین" اول که از بن و اساس بر پایه سیاست های جنگ طلبانه دارودسته الیگارشی نظامی - اقتصادی بوش - دیک چینی تدویر یافت، کاملاً متناسب با منافع ایلات متحده امریکا در اوج قدرتش بعد از اضمحلال بلوک شرق بود. آنها در افغانستان به پایگاه اجتماعی ضرورت داشتند که دیرمندی استراتژیژیک شان را در منطقه کمک نمایند. تمام آرایش دموکراسی، جامعه مدنی، مطبوعات "آزاد" و رنگ پاشی ظاهری بر روی جامعه افغانستان، برای آن بود تا زخم های عمیق آن را پنهان کنند، کاری که با تمام نمایشات و ادعا های مسخره در نتیجه نتوانست واقعیت ساخت قدرت در افغانستان را پنهان دارد.

من از "دولت افغانستان" صحبت نمی کنم. زیرا بجز بیروکراسی رنگ و رو رفته قدیمی از دولت افغانستان چیزی بجای نمانده است. "دولت افغانستان" بصورت سمبولیک مشغول تایید آن چیز های است که از طرف ساخت قدرت در افغانستان عملی می گردد.

ساخت قدرت در افغانستان فرا تر از بیروکراسی "دولت" چیست؟

ساخت قدرت در افغانستان اگر از یک طرف از امکانات نظامی، اقتصادی، سیاسی و رسمی "دولت افغانستان" استفاده می کند، اما عرصه قدرتش در شکل فرا قانونی و بی بند و بار مافیایی در سراسر افغانستان در تباری نیروهای جنایتکاران جنگی، شبکه پیوسته عوامل آنها از قلمچی باصطلاح روشنفکر گرفته تا میدیای اجیر و ان جی او ها و جوامع مدنی و غیره، بازتاب می یابد.

البته این ساخت قدرت یکدست نیست و می توان در افغانستان از "کنفدراسیون دولت های متخاصم" صحبت نمود که اگر در همه چیز با هم در تضاد اند اما در فرمانبرداری به نیروهای اشغالگر و در غارت مردم بی دفاع افغانستان با هم هیچ اختلافی ندارند.

بحث مسخره و در عین حال گمراه کننده ایکه از چندین سال بدینسو در دهن بسیاری از روشنفکر نمایان افغانستان گذاشته شده که از تکرار آن هیچ دل بدی و استفراغی برایشان دست نمی دهد، همین "پروژه دولت سازی و ملت سازی" پنتاگونی است. اگر این "پروژه" اشراقی و نامرئی است که بسیاری دیده اند و ما و ملت افغانستان ندیده ایم، مسأله جدا گانه ای است. اما اگر این پروژه از "وین" اول شروع شده و در "وین" دوم به قیبرستان سپرده می شود، بدترین دولت شکنی و ملت شکنی در تاریخ معاصر جهان بوده که اداره امریکایی و شرکاً با بوجود آوردن ساخت قدرت در افغانستان انجام داده اند.

امروزه افغانستان کشوریست با قدرت های مستقل و حتی با ولایات مستقل، حاکمیت ملی افسانه فراموش شده است و از استقلالش همین کافیسیت که گفته شود وزیران کابینه، ارکان دولتی و اختیار داران ساخت قدرت بیشترین جای را که آشنا هستند اطاق انتظار سفارت امریکاست که در موقع ضرورت در آنجا احظار می گردند.

اقتصاد طفیلی و اقتصاد سیاه تمام نهاد های اجتماعی سیاسی را برای درو هر چه بیشتر ثروت ملی در اختیار دارند. سرعت شکست مافیاهای که "جامعه بین المللی" بر آن ها تکیه نمود و سرعت سقوط خود این "جامعه" سرعت غارت را نیز تشدید نموده است.

امروز بدزد که فردای شاید در کار نباشد

همین وضع بنوعی و به نحوی در ساخت سیاسی نیروهای که بصورت خلاصه نام طالبان بخود گرفته اند نیز مشهود است. آنان با زد و بند های بیشماری در عین وحدت از اجزای قابل انفجاری ساخته شده اند.

وابستگی های چند گونه و چندگانه با پاکستان و سازمان جهانی استخباراتی آن، همراه شدن با استراتژی های منطقوی ایران، روسیه، چین و غیره آرایش سیاسی آنها را دگرگون می کند.

نیروهای اشغالگر و مجموعه ساخت قدرت، بشمول "دولت افغانستان" و لشکر روشنفکر نمایان، با تشخیص خود، قدرت طالبان را در پشتیبانی خارجی آن می دانند. آنان به این شیوه می خواهند بر مجموعه جنایات نیروهای اشغالگر، و جنایتکاران

جنگی مسلط بر افغانستان پرده بکشند و سیستمی را که در "بن" اول بسان شمشیری در قلب مردم افغانستان فرو بردند، شفای قلب مردم جلوه دهند. آنان نمی بینند و نمی خواهند ببینند که نارضایتی بیکران مردم از وضع و سیستم غارتگر امروزی قاعدتا اقتصاد جنگی را بیشتر از پیش مسلط نموده و بخشی از مردم را به اردوی طالبان و توطئه گران منطقوی مثل پاکستان و ایران می راند.

چرا ما نمی بینیم که دستگاه های جاسوسی کشور های همسایه مانند پاکستان و ایران که در رکاب خود، طالبان و شبه طالبان گوناگون و فراوانی دارند در شرایطی می توانند، جنایات منطقوی خود را بیشتر کارا تر بکار ببرند که زمینه آن در افغانستان فراهم باشد.

سیاست گدایی صلح که در پنتاگون طراحی شد و بر زبان قدرتمندان افغانستان جاری گشت، به این می ماند که توقع داشته باشیم، پاکستان و ایران که علت وجودی اولی وجود بحران دایمی و علت وجودی دومی شووینیسیم عقده مند ایرانی زیر نام صدور انقلاب است، در یک روز به بودای نیک کردار مبدل گردند.

صلح با طالبان شاید بتواند برای نیروهای اشغالگر و ساخت قدرت در افغانستان امکان تنفس بدهد اما این برای مردم، تاریخ و آینده افغانستان به معنی اینست که بر مجموعه جنایتکاران امروزی، جنایتکاران تازه نفس دیگر نیز اضافه گردند. ممکن است با چنین صلحی میدان های جنگ متعارف کنونی بصورت نسبی خاموش گردند اما میدان جنگ ملتی که سی سال است کمرش در زیر انواع استبداد ها شکسته شده در نزاعی خشنی دیگر با ساخت قدرتی که بدنه اش از جنایتکاران قدیم و جدید لبریز است، همچنان داغ و پر از قربانی برای مردم خواهد ماند.

پرسش واقعی برای ما افغان ها این است که آیا ما واقعا صلح می خواهیم؟

اگر این پرسش واقعا پرسش اساسی است، پس لازم است که جنگ کنونی را بشناسیم. من همانطور که متذکر شدم به تکرار مکررات نمی پردازم. ابعاد منطقوی و جهانی جنگ امریکا و ناتو و غرب بحثی است که همه ما به نسبت های از آن مطلع هستیم. اکنون باید ببینیم که نیروهای جنگ بنیاد بر انداز کنونی در وطن کی ها هستند و حلقه اساسی این جنگ را چه چیزی تشکیل می دهد؟

در سال 2001 وقتی "امارت" طالبان ساقط شد، جنگ پراکنده به حدی ناچیز جلوه می کرد که می شد آن را پایان یافته تلقی کرد. این به چه معنی است؟ یعنی مردم به وعده های داده شده علی رغم آنکه چهره های جنایتکار را در رأس هرم قدرت می دیدند، باور کرده بودند. در آن زمان نیز آس آس و اوواک و غیره وجود داشت و فعال بود. روشن است که فعالیت های مذبحخانه این لانه های شر با خوشبینی مردم افغانستان نسبت به حال و آینده شان در تصادم قرار می گرفت و کارایی نداشت.

اما این وضع دیر نیابید و مردم بصورت روزمره و در تجربه احساس می کردند که خوشبینی شان پایه و پایگاهی ندارد. در گام نخست این مردم نسبت به هر دو طرف جنگ بی تفاوت شده و بالاخره با پیشرفت اوضاع بسوی پس، بی تفاوتی های اولیه با انگیزه های گوناگون به تفاوت گذاری و بالاخره به تقسیم با نسبت های گوناگون در دو طرف جنگ انجامید.

پاکستان، ایران و طالبان کارایی توطئه های خود را مرهون سیستم از بن فاسد کنونی که از "بن" اول آغاز شد و در بن بست "بن" دوم مدفون می گردد، می باشند.

امید های کاذب برای اینکه پاکستان طالبان را به پشت میز مذاکره بیاورد، شاید در واشنگتن و لندن و در کاخ های جنایتکاران مسلط بر افغانستان خبر خوشی باشد. اما به مردمی که زیر بار مضاعف باید دست و پای بزنند و بخصوص به زنان افغانستان و روشنفکرانی که به صلح و سعادت ملت خود می اندیشند چه ارمغانی دارد؟

مگر این "صلح" می تواند برای یكروز هم به مردم افغانستان ارزانی گردد؟

این "صلح" برای مردم افغانستان چه چیزی را خواهد داد؟ جز شلاق و افزوده شدن بر مراجع قدرت و آماده شدن افغانستان برای یک جنگ استخوان شکن و غارتگرانه دیگر که در مقایسه با حرص و ولع غارتگران و تاراجگران دهه نود میلادی و جدید، چند بار خونبار تر خواهد بود.

هر نیروی دریچه های دید خود را دارد. ما چنان مسحور فضای تبلیغاتی شده ایم که فکر می کنیم آنچه به نفع پنتاگون و مجموعه ساخت قدرت در افغانستان است، منافع ملت ما نیز در آن مضمحل است.

چه پاکستان و چه طالبان بهر دلیلی چه فشار های جهانی و چه شکست در میدان های جنگ اگر سر به مذاکرات صلح بگذارند، نارضایتی مردم از راه های دیگر، جنگ تمام عیار را در سطح کشور دامن خواهد زد که با سرکوب های خونین همراه خواهد شد.

دل سپردن به امید های کاذب، تمکین کردن در مقابل آن و ویران نکردن آن در شرایط کنونی گناهی به سنگینی جنایت است.

پس باید حلقه های مفقوده را پیدا نمود. وقتی دهه ها سکوت و تحمل سرکوب در تونس، مصر، لیبیا، سوریه و یمن و غیره می تواند به نیروی سازنده یی برای ساختن آینده تبدیل شود، از ملت ما که در تاریخ آزمون های بزرگی را پشت سر گذاشته است نیز بعید نمی نماید که چنین معجزه یی را دوباره خلق کند. چرا ما به "بهار افغانستان" نمی اندیشیم که ناخود آگاه خود را غمشریک پریشان خاطری واشنگتن و جنایتکاران کرده ایم.

روشن است که برای "بهار افغانستان" نیز مقدماتی بکار است.

امروز نیروهای بنام اپوزیسیون رسمی که از خرده ریزه های همان بالایی ها با عده از فرصت طلبان ساخته شده است، بخشی انفکاک ناپذیر ساخت قدرتی می باشد که هر گونه امید بستن به آنها مثل آن است که از ترس پلنگ به کفتار پناه برده شود.

جامعه مدنی افغانستان که بصورت پاراشوتی در افغانستان پیاده گشت، اولین و مهم ترین شرط وجود خود را که همانا شرکت داوطلبانه مردم است، در خود ندارد. جامعه مدنی که بعنوان منبع درآمدی افرادی را دور خود جمع نماید، با اولین از دست رفتن امکانات مادی دیگر جز نامی از آن چیزی باقی نخواهد ماند.

ان جی او ها ابزار فریبنده نفوذ در داخل کشور ها اند. اینان نیروی ذخیره اند که در مواقع لازم نقاب از چهره بر می گیرند و در تحولات سیاسی به نفع آنانی که تار های کنترل آن ها را در دست دارند وارد عمل می شوند.

کودتای گرجستان زیر نام "انقلاب" گلایی نشان داد که چگونه جامعه های مدنی و ان جی او های ساخته شده ناگهان دشمنه های خود را از آستین بیرون کشیدند تا دولتی را بقدرت برسانند که اگر و مگری با امریکا نداشته باشد و فقط تبعیت بی چون و چرا از اراده امریکا نماید.

پارلمان افغانستان در سیستم قدرت کنونی فقط منبع نوعی امتیازاتی است که از مصونیت گرفته تا غارت مستقیم مردم و ثروت ملی را شامل می گردد. پارلمان افغانستان اگر در مصرف داخلی خود نکات یاد شده را نمایندگی می کند اما بیشتر مصرف خارجی داشته و برای فریب مردم کشور های "جامعه بین المللی" طراحی گشته تا آنها را متیقن گرداند که گویا ناتو واقعا برای دموکراسی به افغانستان رنج سفر و جنگ را بر خود هموار نموده است.

رسانه های گروهی افغانستان همه غرق جنگ های جناحی اند. درین عرصه هر چیز مورد انتقاد می تواند قرار گیرد جز جنایات جنایتکاران و رابطه تگاتنگ اشغالگران با این جنایتکاران.

این عرصه چنان غرق فساد است که بطور مثال گفته شود که با بدست آوردن چند امتیاز ناچیز از شرکت های تلفون، صدایی علیه کجرفتاری آنها، از رسانه ها بالا نمی شود و ساخت و پاخت این شرکت ها که حتی با اصول جابرا نه بازار آزاد نیز در تضاد است، مورد انتقاد قرار نمی گیرد.

احزاب رسمی ثبت شده یا بسیاری کاملا در همان نام و کاغذ ثبت خلاصه می شوند و یا بخشی هم دفتری را برای خود مهیا نموده اند.

بجز از بخش بسیار کوچک این احزاب که وجود خود را در نمایشات جاده یی و یا در رسانه ها تثبیت می نمایند بقیه در انتظار امتیازات باقی مانده از دیگران، خواب می بینند.

نیروهای تکنوکرات و بعضی روشنفکرانی که با ادعا های در بیروکراسی دولت سهم گرفتند، چنان در ساخت قدرت حل شده و خادم سیاست های روزمره گردیده اند که سرعت استحاله شان نشان می دهد که ادعاهای اولیه شان از آغاز توخالی بوده است.

سازمان های که تاریخ طولانی تری در عرصه سیاست افغانستان دارند، با در های بسته نسبت به دگرگونی های اجتماعی خود را قناعت داده اند. اینان به حوادث می گویند آنطوریکه اندیشه ها و برداشت آنان می خواهد باید خود را بنمایانند. غافل از آنکه حوادث پیچیده، مطابق قوانین خود شکل می گیرند و شرایط گاهی مساعد و گاهی نامساعد را در برابر آنها قرار می دهند که به علت اندیشه های بسته این نهاد ها از سود بردن از آن محروم می مانند.

از طرف دیگر شاید برای خوشبین ترین انسان ها ثابت شده باشد، که غرب برای دموکراسی و رفاه اجتماعی مردم نیامده است. امریکای بوش و اوباما هر دو پنهان نمی دارند که فقط امنیت امریکا و غرب انگیزه اصلی حضورشان در افغانستان می باشد. زبان اروپا را پیتر شتروک وزیر دفاع سابق آلمان دقیق بیان نمود:

امنیت ما در کوه های هندوکش است.

اداره کرزی به عنوان سخنگوی ساخت قدرت و نماینده بیروکراسی از پا افتاده افغانستان، از آنجا که جز نقطه وصل جناح های قدرت چیزی نیست با تمام استقلال نمایی خود، فقط و فقط اراده و صدای متهمان به جنایات جنگی را نمایندگی و باز گو می نماید.

تنظیم های جهادی ساخت آی اس آی حتی آناتیکه بند ناف خود را از آی اس آی بریده و به سازمان های استخباراتی دیگری بسته اند، اکنون بدنه اصلی مافیاهای می باشند که از ترکیب آنها ساخت قدرت بوجود آمده است.

در میان طالبان نیروی که بتواند برای یک زندگی متمدن لحظه بی هم تمکین نماید، خارج از انتظار است و غیر ممکن می نماید. حزب اسلامی حکمتیار که سرش در کابل و پایش در میدان جنگ است، فقط و فقط در انتظار این است که مثل همیشه چه وقت خریداران با قیمت های بلند تری به سراغش می آیند.

ده سال برای خوشبین ترین و ساده انگار ترین مردم هم ثابت ساخت که سیستم موجود نمی تواند و نمی خواهد به حیات خود پایان دهد تا راه سعادت و رفاه مردم هموار گردد.

نقشه اعمار مجدد در ده سال اخیر نشان داد که بازی بیش نبوده و فقط توانسته جنایتکاران جنگی، قطاع الطریقان رسمی را از میلیونر بودن به ملیاردر شدن ارتقا دهد.

معارف و صحت در روی ارقام و کاغذ ها جلوه درخشنده بی دارد اما در عمل جز تغییری در کمیت، از کیفیت و حتی از وجود فزیکتی در بعضی از محل ها عاری می باشد.

بحث مفت و سرگرم کننده پیمان استراتژیک و پایگاه های امریکایی جز فریب مردم در جهت اینکه گویا اراده مردم درین زمینه مورد احترام می باشد، هیچگونه ارزشی ندارد. این بحران دولتی، سیاسی و اقتصادی امریکاست که تردید ها را در بین زمینه پار آورده است. هرگاه شرایط ایجاب کند حتی اگر تمام مردم افغانستان در تحت سیستم موجود، له و یا علیه آن باشند، بر اراده امریکایی ها تأثیری نخواهد گذاشت.

پس در چنین شرایطی چگونه می توان به آینده کشور امیدوار بود؟

آیا تمام ابزار لازم برای تغییر از کار افتاده اند؟

آیا باید باز هم چنان که با رفتن طالبان و آمدن طالبان جدید، شعر بیدل بزرگ مصداق پیدا نمود بخوانیم که:

شب رفت و سحر نشد، شب آمد

شکست سیاست های حاکم که کنفرانس ،،بن“ دوم بیان صریح آن است، نشان می دهد که خطرناکترین بلای که هستی ملت ما را تهدید می کند، بی اراده گی و امید بستن به چیز های است که نه تنها امید نیستند بلکه دام تازه برای اسارت می باشند.

کنفرانس دوم ،،بن“ که خود ادامه ،،بن“ بست اول است، شکست روشن برنامه های توخالی تصمیم گیران آن را نشان میدهد. بر کنفرانس ،،بن“ دوم روح طالبان سایه افکنده است. کاسه گدایی اینان از طالبان و پاکستان خالی برگشته است اما آرزویشان را هنوز از دست نداده اند. شکست این کنفرانس از همان آغاز رقم خورده بود، شکستی که پیروزی طالبان و حقارت جنبه مخالف و رقیب آن را نشان میدهد.

ازین رو چه شکست و چه پیروزی این کنفرانس برای مردم افغانستان جز نکبت و سپاه روزی چیزی دیگری نیست. زور آزمایی های فبلی در کنفرانس استانبول از قبل سرنوشت این کنفرانس را رقم زده است. اکنون این دیگر کنفرانسی به معنی واقعی نبوده، بلکه میله سیاسی رسوا شده بی بیش نیست.

مردم افغانستان در طول این سه و نیم دهه بازنده ترین بخش این بحران بوده اند. زیرا حتی بازندگان قدرت مثل اتحاد شوروی و رژیم وابسته به آن، رژیم تنظیمی و بعدا طالبان اگر در بعضی قالب ها شکست خوردند مزه پیروزی های خود را یا در عدم محکمه شدن، یا پول های باد آورده و یا هم در میدان جنگ چشیدند. تنها نیروی که همیشه بازنده بود مردمی است که بار جنگ و بحران و سرکوب و خشک سالی و آفات طبیعی و انسانی و تجاوز و اشغال را بر دوش کشیده اند.

این آلام چه وقت بسر خواهد آمد؟

امروزه مردم در میان "دو توحش" طالبی و ناتویی و شرکا اسیر مانده اند. چه چیزی درین معادله خالی و مجهول است؟

حلقه مفقوده برای خروج از بحران و جنگ چیست؟

چه چیزی می تواند نفرت مردم از سیستم قدرت موجود را پیش از آنکه در مقابل وحشت طالبی بی تفاوت شوند و یا مجبور به پیوست به آنها گردند، سمت دیگر داده و مردم را بسوی رهنمون گردد که در راستای منافع تاریخی خودشان باشد؟

این ابزار وجود اپوزیسیونی جدیدی است که باید از میان اراده مردم و روشنفکران سر بلند نموده و بر امیدهای کاذب موجود خط بطلان بکشد. این اپوزیسیون نمی تواند تنها یک سازمان باشد بلکه باید مجموعه از افکار و نیروهای باشد که در مجموع دریک راستا حرکت می نمایند.

این اپوزیسیون جدید نمی تواند روی معاملات بوجود آید و از جلوه کمیت خود از دیگرانی که آماده خرید اند برای بدست آوردن امتیازات استفاده نماید. این اپوزیسیون باید کلیت منافع ملی و مردمی را در نظر گیرد و به خواست های روزمره و دراز مدت مردم پاسخ گوید.

روشن است که جوانان درین عرصه مانند آنچه در بهار عربی دیدیم نقش مرکزی را خواهند داشت. ما چرا به این زمستان و خزان معتاد شده ایم و جز آن را نمی بینیم. "بهار افغانستان" در آستانه در است. فقط نباید از آن ترسید و آن را با تجارب کهنه و ناکام از یک قماش دانست.

امروز کارد به استخوان رسیده است. باید کوشید جنبش مدنی و اعتراضی سرتاسری را از تمام راه های ممکن تبلیغ و ترویج نمود. جنگ کنونی "دو توحش" موجود را با گستردگی شرکت مردم و بصورت اعتراض مدنی و حداکثر دفاعی می توان بپایان رساند.

زمانیکه نیروهای سرخورده، یگانه راه مقابله را در پیوستن با طالبان می بینند ، اگر جنبش اپوزیسیونی نیرومند و ادامه کاری را در کنار خود ببینند، مسلما سنگر های آنان را ترک کرده و تمام توطئه های همسایگان شریر را نقش بر آب خواهند ساخت.

چرا مردم به صدای روشنفکران پاسخ نمی دهند؟

آنها می بینند که انحصار مخالفت با نقشه های اشغالگران را صرف طالبان در دست دارند و روشنفکران با همان مفاهیمی بازی می کنند که غرب در بازی مکارانه خود برای شان الهام نموده است.

مردم باید صدای نیرومندی دیگری را بشنوند که نه تنها وحشت طالبی را نمی خواهد بلکه وحشت ناتویی و دستگاه ساخت قدرت را نیز نمی خواهد.

وجود یک اپوزیسیون گسترده و خارج شده از معاملات روزمره قدرت، فقط زمانی ممکن است که به صدای مردم گوش دهیم و شعارهای آنان را ترجمه سیاسی نماییم.

اعتراض و طرح درخواست های ممکن، رجوع به مجامع جوانان و تماس گرفتن با جوانانی که قدرت بسیج را دارند به هزاران بار بهتر از ساختن کمیته است که می خواهند مثلا دستگاه های قدرت امریکا را قناعت دهند، که لطف نموده نگاهی هم به مردم افغانستان بیاندازند.

نبض زندگی در جامعه افغانستان می زند. این نبض اکنون دارد به فریاد و اعتراض مبدل می شود. برماست که ذهن خود را از امیدهای کاذب پاک گردانیم و سکوت قیل از طوفان مردم را مرگ سیاسی مردم نپنداریم.

خواست چنین اپوزیسیونی یک آرزوی آرمانگرایانه نبوده بلکه مارا ملزم می گرداند که نه خود فریب بخوریم و نه ناخود آگاه با ایجاد امید های کاذب مردم را فریب دهیم.

با توجه به سرعت زمان و حوادث و ده سال تجربه خونین که کاملاً این نیاز حیاتی را بر ملا نموده می بینیم قوس صعودی ادعا های پوچ باصطلاح دموکراسی خواهانه چگونه به نزول کامل خود رسیده است. غرب می خواهد با تضمین امنیت و منافع منطقی خود حتی با رژیم طالبی جدید بسازد.

کنفرانس "بن" دوم ادامه این بن بست شوم است.

خواست مردم را شورا های ریش سفیدان و مصلحان و نصیحت گران و مشوره دهندگان و ساده انگاران سیاسی و "روشنفکران" دهن جوال دزدی گرفته و غیره نمی توانند، انعکاس دهند. روشنفکران منفرد هر چه که از اوضاع ناراضی و منتقد هم باشند این وظیفه مهم را بدوش خود حمل کرده نمی توانند.

فقط یک اراده جمعی، بریدن از امید های کاذب و تکیه بر اعتراض مدنی و جنبش دفاعی می تواند جنگ غارتگرانه کنونی را پایان بخشد و جنگندگان فریب خورده را از سنگر ها کشیده در صفوف یک جنبش مدنی و اعتراضی اپوزیسیونی جدید بکشانند.

این راه بسیار بسیار مشکلی است. اما چه باید کرد؟

تاریخ در برابر ما دو راه را گذاشته یکی راه بن بست مطلق تکیه بر امید های کاذب و دیگری راه **مشکل اما ممکن** و روشن رفتن بسوی بهار افغانستان را که بیگمان پر از زحمات بیشماری خواهد بود.

این با ماست که بسوی "بن" و بن بست می رویم یا بسوی بهار شکوفان و سبز افغانستان؟